خاطراتی از روزهای نخست جنگ در گفت‌وگوی «جوان» با رزمنده و آزاده نوجوان دفاع مقدس

مردم هفت‌تپه با تفنگ شکاری مقابل بعثی‌ها ایستادند

■ فاطمه ملکی

بهروز نصرالله‌زاده از رزمندگان و آزادگان نوجوان دفاع مقدس می‌گوید: در روزهای نخست جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران، ما در شهر شوش زندگی می‌کردیم و مردم برای دفاع از شهرشان مجبور بودند از تفنگ‌های شکاری و کوکتل مولوتف استفاده کنند... چند ماهی است که ماجرای کارخانه هفت‌تپه، این شهر را به شهرت رسانده است اما خوب است بدانیم که هفت‌تپه شهر مقاومت است؛ شهری که مردمانش برای ایستادگی در مقابل حملات دشمن در روزهای نخست جنگ، از تفنگ‌های شکاری و کوکتل مولوتف استفاده کردند؛ شهری که در عملیات فتح‌المبین میزبان صدها اسیر عراقی بود. «بهروز نصرالله‌زاده» از رزمندگان و آزادگان نوجوان دوران دفاع مقدس است که روایت وی از روزهای نخست جنگ تا زمان اسارتش را در ادامه می‌خوانیم.

بهروز نصرالله‌زاده اولین نفر نشسته از چپ

■ **ساخت مسجد در زمان طاغوت**

من فرزند ارشد خانواده بودم و از کلاس اول دبستان در شهر مرزی هفت‌تپه زندگی می‌کردیم؛ پدر من مسئول بخش جوشکاری کارخانه هفت‌تپه بود. در این شهر مردم با عقاید مختلف زندگی می‌کردند؛ من در خانواده‌ای مقید بزرگ شده بودم طوری که در سال ۵۵ به همراه اهالی محله، مسجد بزرگی به نام صاحب‌الزمان(عج) را ساختیم که در این مسجد دعای کمیل و آموزش قرآن کریم نیز برگزار می‌کردیم. حاج‌آقا جوانمرد دین بزرگی بر من دارند که در این مسجد قرائت قرآن کریم را در ۹ سالگی به من آموختند. حتی کتابخانه‌ای در مسجد بود که کتاب‌های مذهبی در آن عرضه می‌شد؛ به همین دلیل مردم به صورت خودجوش به سمت مذهب می‌رفتند. من بچه درس‌خوانی بودم. سال سوم راهنمایی در سطح خوزستان اول شدم و نامه‌ای هم آمد که برای ادامه تحصیل به تهران بروم اما وقتی که برای ثبت‌نام به تهران رفتیم، تازه انقلاب شده بود و آن مدرسه هم تعطیل بود. بعد از انقلاب هم کمیته مردمی تشکیل شد که بنده هم عضو کمیته شدم. کارها و مسئولیت‌های متعددی در کمیته داشتم و یکی از کارهای‌مان نگهبانی شبانه در لاین‌ها بود و باید جلوی منافقین و ضدانقلاب می‌ایستادیم.

■ **اولین خمپاره**

در سال ۵۹ همه دانش‌آموزان آماده رفتن به مدرسه بودند و من هم برای ورود به کلاس اول دبیرستان ثبت‌نام کرده بودم که جنگ شروع شد. ابتدا نیروهای بعثی چند خمپاره به شهرستان شوش شلیک کردند که فکر می‌کنم اولین خمپاره هم به دبیرستان شهید دانش اصابت کرد و تعدادی از دوستانم از جمله «تیمور دانش» به شهادت رسیدند. آن موقع ما نمی‌دانستیم خمپاره چیست! فکر می‌کردیم سیلندر گاز منفجر شده است. به شهید دانش هم یک ترکش اصابت کرده بود و خونریزی زیادی هم نداشت اما به شهادت رسید. بعد خبرهایی رسید که رژیم بعث عراق به خوزستان حمله کرده است. شرایط طوری بود که باید مقاومت می‌کردیم. به مردم گفته شد با اسلحه‌های شخصی مقاومت را شروع کنند. خدا رحمت کند رئیس پاسگاه شوش انسان مؤمنی بود که جانانه دفاع کرد و روزهای نخست شهید شد.

■ **مقاومت با اسلحه شکاری**

اکثر مردم خوزستان اسلحه شکاری داشتند و در کوه‌های نزدیک دزفول بز کوهی شکار می‌کردند. وقتی جنگ شروع شد در روزهای نخست با اسلحه‌های سبک مثل برنو و تفنگ‌های شکاری وارد جنگ شدیم. خبرهای بسیار دردناکی از تجاوز نیروهای بعثی به خرمشهر به گوش می‌رسید. همه ما نگران خانواده‌های‌مان بودیم. بیشتر اقوام ما در شوشتر زندگی می‌کردند و می‌خواستیم برویم آنجا؛ بعد مطلع شدیم که بعثی‌ها به شوشتر هم حمله کردند. آن موقع ماشین داشتیم و به شهرکرد رفتیم. ۱۰ روز در آنجا بودیم اما طی تماس‌هایی که با دوستان در هفت‌تپه داشتیم، تصمیم گرفتیم به شهر خودمان برگردیم. به هفت‌تپه برگشتیم و خانواده‌ام تا پایان جنگ در هفت‌تپه ماندند.

■ **شیشه‌های نوشابه و کوکتل مولوتف**

مردم هفت‌تپه با تمام توان در مقابل نیروهای بعثی مقاومت می‌کردند. زمانی که خبر رسید نیروهای بعثی با تانک به شهرها می‌آیند، وسیله‌ای برای مقابله نداشتیم بنابراین یکی از همشهریان گفت در اوایل انقلاب در تهران که بودم از کوکتل مولوتف استفاده می‌کردند، بعد ما هم شروع کردیم به ساخت کوکتل مولوتف. پدرم تعداد زیادی سبد شیشه نوشابه تهیه کرد و کوکتل مولوتف درست کردیم. بعد هم تانک فرضی با بتن درست کردیم و آنها که بلد بودند به ما آموزش دادند. از این کوکتل مولوتف‌ها دو بار استفاده شد که مردم جیپ‌های عراقی را در شوش منهدم کردند. همه مردم به فکر دفاع از شهرشان بودند. پدران و دوستان بزرگ‌تر به این فکر می‌کردیم که نگذاریم خون بچه‌های محله‌مان پایمال شود.

■ **انبار نیشکر هفت‌تپه در فتح‌المبین**

ما از ابتدای جنگ دوره‌های رزمی سختی را پشت سر گذاشتیم، به عنوان مثال حملات شبانه با سرنیزه و کار بار سلاح‌های مختلف را آموزش دیدیم. حتی پیش می‌آمد که تا چند روز غذای خوب نمی‌خوردیم. به یاد دارم یک‌بار خیلی گرسنه بودیم که به همراه دیگر رزمنده‌ها وقتی چشم‌مان به درخت انجیر کوهی افتاد، در یک لحظه تمام میوه‌های درخت را خوردیم. من از طریق کمیته به عملیات فتح‌المبین رفتم و در خطوط پشتیبانی حضور داشتم. در عملیات فتح‌المبین سایت ۴ و ۵ و مناطق غرب شوش آزاد شد. دیگر بعد از آن عراق نتوانست خمپاره یا توپ به شوش بزند، ضمن اینکه در این عملیات تعداد زیادی از عراقی‌ها را به اسارت گرفتیم. با توجه به اینکه ما در خطوط پشتیبانی بودیم، این اسرا را تحویل گرفته و به انبار نیشکر هفت‌تپه منتقل می‌کردیم. این انبار خیلی بزرگ و با سقف بلند بود. آنها را چند روز در انبار نگه می‌داشتیم. اسرای مجروح را مداوا می‌کردیم و سپس به تهران منتقل می‌شدند. بعد از عملیات فتح‌المبین آماده شدیم برای عملیات الی بیت‌المقدس. در این عملیات ما در خرمشهر و بین خاکریز ایران و عراق مستقر و آماده‌باش بودیم. بعد از مدتی ما را به شوش برگرداندند که وقتی از خرمشهر به شوش برگشتیم، عملیات هم شروع شد.

■ **رزم در جنگل عمقر**

در عملیات والفجر مقدماتی من در گردان شهید دانش به فرماندهی سردار «سعید نجار» بودم. قبل از اجرای عملیات ما به مدت دو ماه در نزدیکی جنگل عمقر تمرین رزم داشتیم. حتی در این دوره آمادگی رزم، بعثی‌ها به عمقر حمله هوایی کردند و تعداد زیادی از نیروهای‌مان در آنجا شهید شدند. نیروهای اطلاعات قبل از این عملیات، شبانه به العماره می‌رفتند و با مردم آنجا صحبت می‌کردند. با توجه به شرایط جغرافیایی و رملی بودن فکه، بعثی‌ها فکر نمی‌کردند نیروهای ایرانی در آنجا عملیاتی داشته باشند به همین دلیل برنامه‌ریزی شده بود که عملیات موفقی انجام شود. اسم این عملیات، والفجر بود و فکر می‌کردیم با همین عملیات، جنگ تمام شود و به این عملیات می‌گفتند حمله حماسی پایان جنگ. لشکر ولی‌عصر(عج) متشکل از رزمنده‌های شوش، هفت‌تپه و رامهرمز بود که ما در گردان شهید دانش تحت عنوان خط‌شکن وارد عملیات شدیم. من در گروهان حضرت ابوالفضل(ع) بودم. شب عملیات سه ساعت پیاده رفتیم تا به جنگل عمقر رسیدیم و باید تا العماره پیشروی می‌کردیم.

■ **آغاز عملیات والفجر مقدماتی**

صبح ۱۸ بهمن ۱۳۶۱ آماده اجرای عملیات بودیم. چهار، پنج کیلومتر تا خط فاصله داشتیم؛ نزدیکی‌های صبح بعثی‌ها به طرف ما خمپاره زدند اما کسی آسیب ندید. انگار بعثی‌ها آماده بودند تا ما از راه برسیم و ما را بزنند. بعد از شلیک این خمپاره سردار نجار متوجه شدند که لو رفتیم. بعد بی‌سیم زدند تا این پیام را به رده‌های بالا برسانند اما دستور رسید که باید عملیات ادامه داشته باشد. هنوز هوا تاریک بود و تیری شلیک نکرده بودیم که نیروهای بعثی با تیربار به سمت گروهان اول شلیک کردند. بیشتر رزمنده‌های گروهان اول گردان شهید دانش در این حمله بعثی‌ها شهید شدند. بعد از این ماجرا بچه‌های آرپی‌جی‌زن توانستند تیربارچی بعثی را بزنند. به نزدیکی‌های کانال رسیدیم و سردار نجار قبل از ورود به کانال‌ها از ناحیه دو پا مجروح شد و «علی احمدی» فرمانده گروهان حضرت ابوالفضل(ع) و «عبدالرضا سرخه» فرمانده گروهان ابوذر عملیات را هدایت می‌کردند. ما پل‌های سیاری از قبل درست کردیم تا بتوانیم از کانال‌های مین‌گذاری شده عبور کنیم. این پل‌ها خیلی ضعیف بود، وقتی ۲۰ نفر از رزمنده‌ها از این کانال عبور کردند من به همراه دو نفر از رزمنده‌ها در وسط پل بودیم که پل شکست و داخل کانال افتادیم. کانال پر از گِل بود. از طرفی دیگر به ما گفته بودند که کانال مین‌گذاری شده است، من شهادتین را گفتم اما قسمت نبود شهید شویم. در آن شرایط رزمنده‌ها با کلاشینکف ما را از کانال بیرون کشیدند.

■ **درگیری با دشمن در فاصله ۵ متری**

قرار ما در یک جاده شنی بود که به جاده العماره متصل می‌شد، به مقر رسیدیم. در آنجا نماز صبح را خواندیم. تا ساعت ۹ صبح درگیری بود. عراقی‌ها به سمت ما می‌آمدند و در فاصله پنج، شش متری آنها بودیم. فشنگ هم به اندازه کافی نداشتیم. از گروهان ما ۱۰ نفر بیشتر زنده نمانده بود.

■ **شهیدی که در نیزار ماند**

سر جاده شنی بودیم که شهید چشمه‌خاور گفت «من می‌روم در نیزار عراقی‌ها را مشغول می‌کنم و شما به سمت کانال برگردید.» او همیشه لباس چریکی به تن داشت. با همان لباس در نیزار بود. دیدم بعثی‌ها با خمپاره نیزار را به آتش کشیدند. در ۱۰ دقیقه نیزار با خاک یکسان شد و بعدها شنیدیم که اثری هم از پیکر شهید چشمه‌خاور نمانده بود. ما در این ۱۰ دقیقه خودمان را به کانال رساندیم. من در این درگیری‌ها از ناحیه کتف مجروح شدم. در حین برگشت با نیروهای عراقی مواجه شدیم و ما شش نفر را حدود ساعت ۱۲ ظهر اسیر کردند. آنجا با سیم‌های مخابرات دست‌های ما را بسته بودند و می‌خواستند ما را بکشند. در همین حین، یکی از نظامیان بعثی آمد و گفت این رزمنده‌ها را نکشید و به اسارت ببرید. در همین لحظه توپخانه خودی شروع به شلیک کرد و ترکشی به راننده خورد. او عصبانی شد و گفت باید اینها را بکشید اما چون دستور بود که ما را نکشند، توانستیم جان سالم به در ببریم. بعد ما را به سمت العماره منتقل کردند. در میان راه دیدیم که لشکر سوم بعث عراق آماده‌باش بود. شب به العماره رسیدیم. مردم شهر العماره ما را با سنگ و چوب و هر چیزی که در دستشان بود، می‌زدند. یکی از اسرایی که همراه ما بود، بر اثر ضربه شدید میله آهنی شهید شد. ما سه روز در العماره بودیم که نیروهای سودانی در آن منطقه حاضر بودند. فقط روز اول غذا خوردیم، البته تعدادی از رزمنده‌ها چون زخمی بودند و نباید آب و غذا می‌خوردند اما از شدت گرسنگی غذا خوردند و شهید شدند. بعد از العماره ما را به بغداد منتقل کردند که در آنجا مصاحبه رادیویی از ما گرفتند. پنج روز در بغداد بودیم و بعد ما را به اسارتگاه‌های موصل و رمادیه ۶ و الانبار منتقل کردند. بعد از اسارت به ما گفتند فردی به نام «کیانوری» اطلاعات این عملیات را لو داده است. من تا شهریور ۱۳۶۹ در اسارت بودم که بعد همراه دیگر اسرا آزاد شدم و به کشور عزیزمان برگشتم.

> زمانی که خبر رسید نیروهای بعثی با تانک به شهرها می‌آیند، وسیله‌ای برای مقابله نداشتیم بنابراین یکی از همشهریان گفت در اوایل انقلاب در تهران که بودم از کوکتل مولوتف استفاده می‌کردند، بعد ما هم شروع کردیم به ساخت کوکتل مولوتف

خاطره

نگاهی به اتفاقات نخستین روزهای جنگ
با توجه به روزنوشت‌های آیت‌الله جمی

گلوله‌باران مردم بی‌دفاع در کوی ذوالفقاریه

■ آرمان شریف

نخستین روزهای دفاع مقدس به خاطر حمله همه‌جانبه و غافلگیرانه دشمن بعثی، برای ایرانی‌ها با بهت و شوک همراه بود. نیروهای نظامی و رزمی هنوز سازماندهی مناسبی نداشتند و مسئولان سیاسی وقت نیز خطر شروع یک جنگ سراسری را جدی نمی‌گرفتند. به تبع این اتفاقات، رسانه‌ها نیز در آن روزها چندان آمادگی پوشش اخبار جنگ را در شهرهای جنوبی نداشتند و به واسطه همین اتفاقات، دست‌نوشته‌های افرادی که در بطن حوادث بودند و خاطرات روزانه‌شان را می‌نوشتند کمک زیادی به درک شرایط آن روزها می‌کند. آیت‌الله مجاهد غلامحسین جمی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی امام خمینی(ره) به‌عنوان نماینده امام و نخستین امام جمعه آبادان منصوب شد. آیت‌الله جمی در نخستین روزهای سخت دفاع مقدس نقش بسیار مهمی برعهده داشت و باعث دلگرمی رزمندگان بود. این مجاهد خستگی‌ناپذیر با حضور در میان رزمندگان به آنان دلگرمی می‌داد و پای صحبت‌هایشان می‌نشست. رزمندگان آیت‌الله جمی را یاور و پشتیبان خود می‌دانستند و حضور ایشان برایشان بسیار مغتنم بود. بسیاری بر این عقیده‌اند که پس از تسخیر خرمشهر مقاومت آیت‌الله جمی نقش مهمی در حفظ آبادان داشت. او با وجود هجمه سنگین دشمن همچنان در آبادان ماند و در مقابل دشمن ایستادگی کرد. محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه پاسداران تلاش‌های امام جمعه شهر آبادان در جریان حصر این شهر را با جمهوری اسلامی در محاصره تشبیه کرد و گفت: «در واقع حضور جناب آقای جمی، نمایشی از حضور جمهوری اسلامی در حالت اشغال و محاصره است. آبادان را اگر نمادی از کل جمهوری اسلامی بدانیم، در حالت محاصره هم به خوبی اداره می‌شد، یعنی نماز جمعه‌اش و زندگی عادی مردم برقرار بود. شهر محاصره کامل بود و فقط از طریق دریا می‌شد به آنجا آب و غذا رساند، ولی چنین شهری به خوبی اداره می‌شد.» آیت‌الله جمی در کنار چنین نقشی، با نگارش خاطرات روزانه‌اش، کمک بسیار بزرگی به نسل‌های بعدی برای فهمیدن آنچه که در آبادان می‌گذشت کرده است. ایشان خستگی‌ناپذیر خاطراتش را می‌نوشت تا سند و مدرکی مهم برای آیندگان در تاریخ به یادگار بماند. خاطراتی که امروز ارزشی بسیار بالا پیدا کرده‌اند و گویای جزئیات بسیار زیادی هستند. امام جمعه آبادان در تاریخ ۲۴ مهر ۱۳۵۹، در ذیل خاطراتش می‌نویسد که به خاطر شرایط فوق‌العاده و جنگی آبادان نتوانسته هر روز خاطراتش را بنویسد و آنچه که می‌نویسد از مجموع حوادثی است که در ذهنش مانده است. بخشی از این خاطرات به خوبی گواهی بر شرایط بسیار سخت مردم آبادان است. آیت‌الله جمی در بخشی از خاطراتش می‌نویسد: «لاینقطع (مدام) آتش می‌بارد و خانه و کاشانه این مردم مظلوم بر سرشان خراب و ویران می‌شود. مردم عادی، زنان، پیرمردان و پیرزنان و اطفال صغیر هدف توپ و خمپاره و بمباران‌های هوایی‌اند. خرمشهر و آبادان شاید تا این تاریخ، ۱۳۵۹/۷/۲۴، بیش از هزار شهید داده که اغلب از مردم عادی هستند و بیش از این تعداد مجروح شده‌اند و این برخلاف تمام قوانین و مقررات بین‌المللی است که در جنگ باید مردم عادی و سکنه شهرها و روستاها از حمله نظامی مصون باشند اما رژیم لجام‌گسیخته صدام همچنان که جنگش برخلاف تمام موازین بود و بدون اعلان جنگ و اطلاع قبلی حمله را آغاز کرد، پرواضح است که در ادامه و استمرار آن هم پیرو هیچ قاعده و رسم انسانی نخواهد بود.»

او در بخش دیگری با تلخی از وضعیت کوی ذوالفقاریه یاد می‌کند: «هم‌اکنون اگر کسی بیاید و آثار این جنگ را در شهر آبادان و خرمشهر ببیند پی به ماهیت و هویت رژیم عراق می‌برد. در خرمشهر، اغلب خانه‌ها نیمه‌مخروبه و آسیب‌دیده است... دو شب قبل، کوی ذوالفقاری که از محله‌های فقیرنشین آبادان است، به وسیله خمپاره گلوله‌باران شد که خانه‌هایی ویران و حدود ۲۰ نفر از مردان و زنان و اطفال صغیر با وضع فجیعی به شهادت رسیدند. دست و پای بعضی‌ها قطع شده بود و بعضی‌ها سرشان با خمپاره از تن جدا شده بود.» ایشان همچنین در ادامه از نقش مهم تبلیغات غافل نمی‌شود و توضیح می‌دهد که هر روز برای رزمندگان از طریق رادیو آبادان پیام می‌فرستاد تا از نظر روحی دچار افت نشوند. مرور این خاطرات نشان می‌دهد مردم آبادان در نخستین روزهای دفاع مقدس چه روزهای سختی و دردناکی داشته‌اند. روزهایی که کمتر خبرنگار و دوربین تلویزیونی توانست ابعاد فاجعه را در این شهر نشان دهد.

> بسیاری بر این عقیده‌اند که پس از تسخیر خرمشهر مقاومت آیت‌الله جمی نقش مهمی در حفظ آبادان داشت. او با وجود هجمه سنگین دشمن همچنان در آبادان ماند و در مقابل دشمن ایستادگی کرد

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۱۴

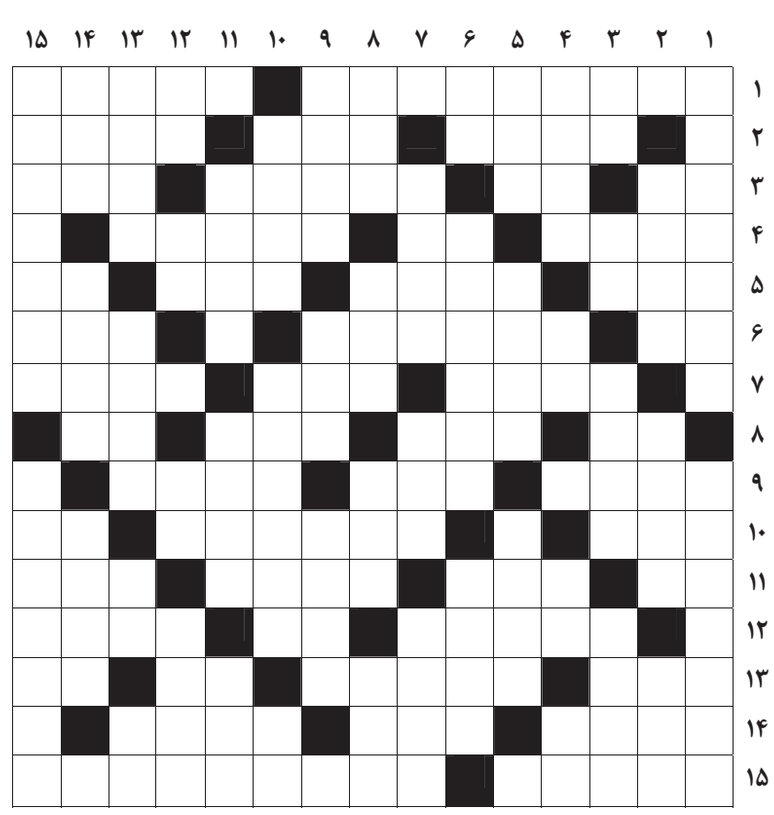

از راست به چپ

■ ۱- گیاهی زینتی- یاخته خونی ■ ۲- وسیله ماهیگیری – امر به یافتن – روایت‌کننده ■ ۳- شانه بافندگی – دریا- سالوادور...، رئیس جمهور برکنارشده توسط کودتا در شیلی – خوب و زیبا ■ ۴- از بخش‌های اوستا – رود بزرگ چین- تذکر ■ ۵- نیم صدای گنجشک - پادشاه - نارس - رساله علمی ■ ۶- سرخ کمرنگ - قالب شعری بابا طاهر همدانی - مؤنث جن ■ ۷- بی‌تناسب؛ بی‌قواره - دارو - زره ■ ۸- انتها – پوشش و حجاب - زمستان - حرف دهن‌کجی ■ ۹- درخت چوب پنبه - کشور عجایب - دارای ارزش و اعتبار ■ ۱۰- خبرگزاری اسپانیا - یقه – بی سواد از بر تشخیص نمی‌دهد ■ ۱۱- رود فرانسوی - الفبای تلگراف – توانایی خواندن و نوشتن - کوچه ■ ۱۲- خبری بی‌اساس که در جامعه رواج پیدا می‌کند - تیم فوتبالی در فرانسه – در بازار بورس عرضه می شود ■ ۱۳- دانه تسبیح- جمع خدمات – انس و الفت – مغز سر ■ ۱۴- عملی در زراعت – مقابل عسر – روزنامه چاپ ترکیه ■ ۱۵- دانشگاهی در فرانسه – بازیگر سریال خانه‌به‌دوش

از بالا به پایین

■ ۱- شهر چای و کلوچه - اسبابی در ژیمناستیک ■ ۲- سنگواره - اختراع گراهام بل – باج و خراج ■ ۳- ناپایدار- منقار کوتاه - از صادرات مهم برزیل - صدای ریزش آب ■ ۴- از اسامی بانوان - رود آرام - آب تازی – علامت بیماری ■ ۵- سال عربی - پنجگانه بدن - سیاره سرخ ■ ۶- تکرار حرفی - غیرمستقل - صاحب بوستان و گلستان ■ ۷- OK – از ملزومات نقاشی – زن یا شوهر ■ ۸- بلای بنیان‌کن - روش علمی - عبرت - زمین حرف همراهی عرب ■ ۱۱- خلیفه عباسی زمان امام باقر (ع) – ماهی دانشگاهی!- آمیزش، اختلاط ■ ۱۲- از طوایف غیور- نگاه خیره - پول ژاپن – گوشت گیاهی ■ ۱۳- جاده فرودگاه - امتیاز ورزشی – کوچک- خیس ■ ۱۴- حرکت کرم‌گونه- مزه اسید – حشرات زهردار و موذی ■ ۱۵- خودروی تشریفاتی – بنیانگذار سلسله زندیه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۸	۴	۳					
						۲		۳
۳			۷	۹	۵			
۶	۲	۷						
						۳		۱
				۸	۷			
۴						۵	۲	
			۱	۵		۸		
		۶		۷				

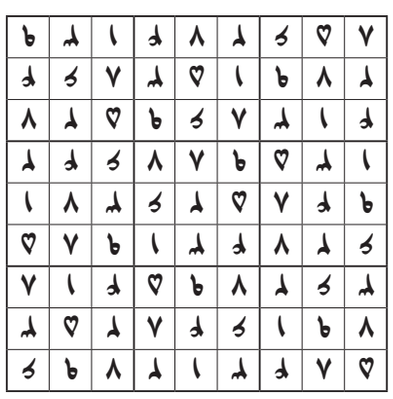

جدول کلمات متقاطع
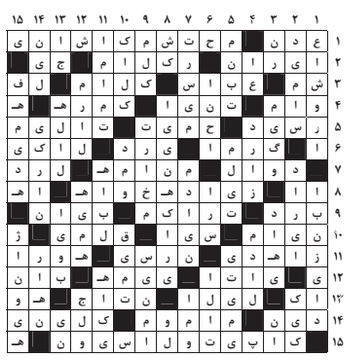
پاسخ جدول شماره ۶۰۱۳